

# استاد مرتضی به مثابه یک مورخ - متکلم

۹-۱۸

— رسول جعفریان

## Master Morteza as a Historian-Theologian

By: Rasool Ja'fariyān

**Abstract:** As a theologian and defender of religion, Ja'far Morteza has his own methods and efforts, and thus, continues the long history of theology in Shia. What the author intends in this article to examine is his emergence as a Shiite theologian in a new way that matches the present conditions. In order to achieve this goal, after speaking about the historical theological tradition in the Shia, he talks about Ja'far Morteza's role in this field and cites a few examples of his theological efforts and his model of reasoning about them.

**Key words:** Ja'far Morteza, historian, theologian, Shiite theologians, theology, Shiite theology, Shiite theological beliefs, history, theological discourse, defenders of religion, Shia religion.

## الأستاذ جعفر مرتضی باعتبار مؤرخاً و متکلماً

الخلاصة: للسيد جعفر مرتضی أساليبه وجهوده الخاصة باعتباره متكلماً ومدافعاً عن المذهب مما أهله لاحتلال مكانته البارزة في سياق التاريخ العريق لعلم الكلام لدى الشيعة.

وما يسعى له الكاتب في مقاله الحالي هو البحث في مسألة ظهور وبروز هذا العالم باعتباره متكلماً شيعياً من الطراز العصري المتفاعل مع الظروف الجديدة.

وفي سعيه للوصول إلى هدفه يبدأ باستعراض السنت الكلامية التاريخية لدى الشيعة، وبيان دورهم في هذا الميدان، ليصل إلى إلقاء الضوء على بعض النماذج من البحوث الكلامية للسيد جعفر مرتضی وكيفية استدلاله عليها.

المفردات الأساسية: جعفر مرتضی، المؤرخ، المتكلم، متكلمو الشيعة، علم الكلام، الكلام الشيعي، العقائد الكلامية، العقائد الشيعية، العقائد الكلامية الشيعية، الكلام، التاريخ، المؤرخ، المباحث الكلامية، حماسة المذهب، مذهب الشيعة

**چکیده:** جعفر مرتضی در مقام یک متکلم و مدافع مذهب، روش ها و تلاشهای خاص خود را دارند و از این جهت، در ادامه تاریخ طولانی علم کلام در شیعه قرار می گیرند. آنچه مد نظر نویسنده در نوشتار حاضر است، بررسی بروز و ظهور ایشان به مثابه یک متکلم شیعی در طرازی نوین و متناسب با شرایط جدید است. وی در راستای تحقق این هدف، پس از بیان سنت کلامی تاریخی در شیعه، از نقش ایشان در این زمینه و ذکر چند نمونه از تلاش های کلامی جعفر مرتضی و مدل استدلال ایشان درباره آنها، سخن به میان می آورد.

**کلیدواژه‌ها:** جعفر مرتضی، مورخ، متکلم، متکلمان شیعه، علم کلام، کلام شیعی، باورهای کلامی، باورهای شیعه، باورهای کلامی شیعه، کلام، تاریخ، تاریخ دان، مباحث کلامی، مدافعان مذهب، مذهب شیعه.



معمولاً استاد سید جعفر مرتضی با دانش سیره نبوی و امامان شناخته می‌شود و البته حق هم همین است؛ زیرا در این زمینه فعالیت علمی برجسته و تأثیرگذاری روشنی در دوایر علمی این حوزه داشته است. البته این طور نیست که تمام شخصیت فکری وی در این بخش خلاصه شود. ایشان افزون بر تاریخ، در فقه، تفسیر، ملل و نحل و جزاینها هم آثاری قابل توجه دارند. فارغ از اینها آنچه در این نوشته مدنظر است، بروز و ظهور ایشان به مثابه یک متکلم شیعی در طرازی نوین و متناسب با شرایط جدید است. ایشان در مقام یک متکلم و مدافع مذهب، روش‌ها و تلاش‌های خاص خود را دارد و از این جهت در ادامه تاریخ طولانی علم کلام در شیعه قرار می‌گیرد. می‌دانیم بحث کلام به ویژه در سنت علمی مسلمانان به مباحث توحید و شقوق آن و سایر مباحث اصول دین در حوزه نبوت و معاد برمی‌گردد، اما در میان شیعیان و سننیان از معتزله گرفته تا اهل حدیث، سنت کلامی به طور خاص در حوزه امامت و خلافت هم مباحث خاص خود را دارد و حجم زیادی از بحث را به خود اختصاص داده است. طبعاً مباحث امامت برای شیعیان محوریت خاصی داشته است؛ زیرا در بسیاری از مباحث دیگر از توحید تا نبوت و معاد با بسیاری از فرق دیدگاه‌های مشابه دارد، اما در مباحث امامت دیدگاه‌های اختصاصی خود را دارد که باید از آنها دفاع کند. این بحث شمار زیادی از عالمان شیعه را به خود مشغول کرده است. استاد مرتضی هم حساسیت‌های خاص خود را در این زمینه داشت و به آن می‌پرداخت. به نظرم از این زاویه و مباحثی که او به آنها پرداخته است، می‌توان وی را در ردیف متکلمان شیعی به شمار آورد. این نکته‌ای است که می‌خواهیم قدری درباره سنت کلامی - تاریخی در شیعه و ایشان سخن بگوییم.

علم کلام به نوعی علم جدل و مباحثه در موضوعات عقیدتی و دینی است؛ علمی که برای دفاع از آورده‌های وحی بوده و وظیفه متکلم، اثبات آنهاست. البته در تفسیر آنچه به عنوان وحی می‌رسد، اختلاف نظرهایی میان مسلمانان و میان خود متکلمان وجود دارد، اینکه کسی جبریفهمند یا اختیار، اما اساساً دانش کلام، دانش اثبات پیش فرض‌های ارائه شده از طریق وحی است. (در این باره بنگرید: احصاء العلوم فارابی، ترجمه حسین خدیو جم، ص ۱۱۴ - ۱۱۹) درباره چنین موضوعاتی مباحثه از طرح سؤال آغاز می‌شود و وقتی جواب‌هایی داده شود، باز از دل آنها سؤالات تازه‌ای پدید می‌آید و بحث ادامه پیدا می‌کند. مجموعه‌ای از این سؤال و جواب‌ها مباحثی را بر محور خدا، نبوت، معاد، امامت و مسائل فرعی اینها و در یک کلام «عقیده» پدید می‌آورد که از آن تعبیر به کلام می‌شود. این دانش به صورت سؤال و جواب‌های عقیدتی در قرآن هم مصداق دارد. پس از عصر وحی بزرگان جامعه در برابر پرسش‌های تازه مباحثی را به عنوان پاسخ مطرح می‌کردند. به تدریج پرسش‌های بیشتری پدید آمد، به ویژه وقتی مسلمانان با مسیحیان، یهودیان و زردشتیان روبرو شدند. این مباحث درباره خدا، نبوت و معاد و برای شیعه در

آنها و امامت جدی تر از هر مسئله‌ای بود. سازوکار این مباحث به‌ویژه در ارائه پاسخ‌ها و تنوعشان در گذر تاریخ قابل بررسی است. اینکه مسئله ریشه قرآنی داشته باشد یا نه، و اگر دارد اصل جواب برگرفته از آنهاست یا به کمک عقل حاصل می‌شود، مباحثی است که فراوان درباره آن بحث شده است. نیز اینکه مثلاً در حدیثی مطلبی در این باره آمده است یا خیر، چنان‌که هر تعبیر، حدیث یا آیه‌ای می‌توانست متکلم را به نوع خاصی از بحث سوق دهد. در اینجا نص و آورده‌هایی که به اسم وحی شناخته می‌شود و نیز میراث پیامبر، امامان و صحابه خطوط را تعیین کرده و به تدریج دانش کلام را به عنوان حاصل تکاپوی عقلی گرد نص پدید آورده است. گرایش‌های داخلی آن هم میان مذاهب متفاوت بوده است. این تفاوت بسته به ریشه داشتن این نظریات در آرای رؤسای آن بود؛ اینکه آبشخور فکری خود آنها و روش بحثی آنها از عقلی یا حدیثی بودن چگونه بوده است و اینکه آنها مثلاً با روش‌های عقلی و فلسفی آشنا بودند یا با روش‌های یهودی و مسیحی و کلام آنها آشنایی داشتند، در دیدگاه‌هایشان تأثیر می‌گذاشت. هر کدام از اینها در شکل‌گیری آرای کلامی مهم بوده است. در یک مقطع ممکن بود دیگر از پرسش‌های تازه خبری نباشد که چنین امری تقریباً اتفاق نمی‌افتاد، اما نسبت به هسته‌های اصلی یک تفکر کلامی که قبلاً شکل گرفته بود، علمای جدید می‌بایست نظرات خود را بیان می‌کردند. در نتیجه برخی از آرای کهن بازتولید می‌شده، ابعاد تازه‌ای می‌یافته، اشکالات جدیدی درباره آنها مطرح می‌شده و همه اینها سبب گسترش علم کلام می‌شده است. کافی بود کسی علیه مذهب دیگری ردیه‌ای بنویسد و دوباره بحث تازه شود. ادبیات ردیه‌نویسی که گستردگی دامنه آن را در فهرست ندیم تا نیمه قرن چهارم شاهد هستیم گواه این است که این دانش میان جدل و بحث و ردیه‌نویسی پدید آمده است. وظیفه این علم پاسخ دادن به سؤال و قانع کردن سائل بود و انبوهی از مباحث مرتبط با مسئله اصلی مطرح می‌شد تا بحث‌کننده بتواند به نتیجه برسد.

علم کلام میان معتزله و سپس اشاعره گسترش بی‌سابقه‌ای یافت. طبعاً در یهودیت و حتی مسیحیت مباحث کلامی مطرح بود، اما در میان مسلمانان دامنه‌اش وسیع‌تر بود. شیعه هم در کنار آنها باید دیدگاه‌هایش را درباره این مسائل و پرسش‌ها مطرح می‌کرد. اوایل علاوه بر قرآن و حدیث نبوی باید به احادیث امامان استناد می‌کرد و پاسخ سؤالات را از آنان می‌پرسید. به تدریج و با قطع شدن این ارتباط و حتی پیش از آن، آنان هم وارد مباحث جدی کلامی شدند. برای شیعیان همه بحث‌های کلامی جالب بود، اما برخی جالب‌تر و مهم‌تر بودند. عناوینی که برای آنها اهمیت داشت، مربوط به حوزه امامت بود؛ مباحثی که بی‌ارتباط با نبوت هم نبود؛ زیرا امامت از نظر شیعیان به نوعی وظیفه‌اش به جزوحی، شبیه وظیفه‌ای بود که برای انبیاء در امر هدایت و به عنوان یک حجت مطرح شده بود. بحث‌های مختلفی در محدوده امامت وجود داشت که شیعیان مجبور به دفاع از آنها بودند، مثل انتخاب امام، صفات امام، علم و عصمت امام، مهدویت، رجعت و مطالب دیگری که عناوین آنها را در فهرست مؤلفات شیعی مشاهده می‌کنیم. به علاوه شیعیان در برابر سنیان اهل حدیث و اشعری به معتزلیان نزدیک شدند و دادوستد فکری بیشتری با آنان داشتند؛ هر چند در امامت با آنها مجادلات سختی داشتند. شیعیان در بحث‌های توحید و عدل وارد شدند و نخستین متکلمان شیعه از قرن دوم در این حوزه‌ها شناخته شده هستند. چهره هشام بن حکم در میان آنها برجسته‌ترین است. بعد از آن نیز یکسره این متکلمان در میدان هستند. برخی از آنان معتزلیانی بودند که امامی مذهب شدند. تا اواسط قرن چهارم آثار فراوانی نوشته شده که کمتر دست است. یک نمونه خوب باقی‌مانده ایضاح منسوب به فضل بن شاذان است که مدل خاصی از دفاعیات کلامی شیعه را در این دوره نشان می‌دهد. بدین ترتیب سنت کلامی بحث کردن در میان شیعه استوار شد. دامنه عناوین مورد علاقه شیعیان را در رجال نجاشی می‌توان مشاهده کرد؛ انبوهی از موضوعات کلامی - تاریخی که مورد علاقه آنها بود.

مهم‌ترین متکلمی که آثارش با تنوع به دست ما رسیده شیخ مفید (م ۴۱۳) است. شیخ مفید انبوهی از مسائل کلامی را مطرح و با پاسخ‌های شیعی همراه می‌کند و بدین ترتیب مجموعه‌ای منظم از باورهای کلامی شیعه را ارائه می‌دهد. این آرا در آثار مختلف مفید آمده و می‌توان فهرستی از آنها و جواب‌هایش را در کتاب اندیشه‌های کلامی

شیخ مفید اثر مک درموت ملاحظه کرد. اساس این کار بر کتاب اوائل المقالات و طبعاً سایر آثار به ویژه رسائلی است که از مفید باقی مانده است. طبیعی است که بسیاری از مباحث در آثار قبلی امامیه هم هست، اما در آثار مفید به صورت منظم و قابل دسترس از نظر متن اصلی در اختیار ما قرار گرفته است. آوردن نام شیخ مفید و یاد نکردن از دانشمندان بزرگ دیگر در اینجا فقط به این دلیل است که او مهم ترین دانشمند و متکلم شیعی است که با روش کلامی به بیان پاسخ های شیعه به پرسش ها و دیدگاه های مهم کلامی در حوزه های مختلف پرداخته است. شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱) بیشتر نگاه حدیثی داشت. پس از مفید شاگردش سیدمرتضی (م ۴۳۶) بزرگ ترین متکلم شیعی در طول تاریخ این مذهب است. او بخت ترین فردی است که تاریخ شیعه از نظر داشتن ابتکار در طرح پاسخ های تازه برای مباحث کلامی داشته و دقیقاً در مقام یک متکلم عرض اندام کرده است. تنوع مباحثی که او طرح کرده است، همراه ابتکاراتی که در ارائه پاسخ ها دارد، از وی شخصیتی کم نظیر در میان شیعه ساخته است. اگر این را علاوه بر آن کنیم که او یک فرد عقل گرای درجه یک بوده و چندان به حدیث باور نداشته است، تصویری که از او به عنوان یک متکلم خواهیم داشت، جلوه بیشتری خواهد داشت. مروری بر رسائل سیدمرتضی افزون بر آثار منحصر او در مباحث کلامی می تواند تصویری از فهرستی بلند از مسائل و پاسخ های ارائه شده از وی را در اختیار ما قرار دهد. فهم مدل او در دادن پاسخ ها از روش های نوآورانه وی پرده بر خواهد داشت؛ چنان که دادن پاسخ های جدید به سؤالات قدیمی هم اهمیت خاص خود را دارد.

کلام شیعی در دوره های بعد با حضور قاطع شیخ طوسی (م ۴۶۰) و شماری دیگر از بزرگان علم شیعی، هم در بغداد و حلب و هم شماری از شهرهای کوچک دیگر در ایران ادامه می یابد و بارها کسانی به معرفی آنها پرداخته اند. چهره های کلامی شیعه مانند کراچکی و ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷) و دیگران در امتداد یک مکتب قدیمی هستند و برخی نوآوری هایی دارند که شاید بشود از آنها یک مکتب تازه را معرفی کرد. مهم این است که پس از شیخ طوسی که نقش مهمی در ایجاد تعادل در نظام کلامی شیعی و ایجاد تلفیق میان حدیث و عقل دارد، این مکتب در حلب و سپس حله ادامه می یابد و آثار فراوانی تولید می شود که بسیار حرفه ای و حساب شده است. اکنون با مشارکت شمار زیادی از عالمان شیعه در این مباحث، پاسخ ها به گونه ای هستند که می توانند از شیعه محافظت کنند. دشمنان شیعه از معتزله و اهل حدیث و اشعری در بسیاری از آثار علیه آنها به پا خاستند و آرای آنها را نقد کردند. بسیاری حتی نسبت به برخی از آرای کلامی امامیه حالت تمسخر داشتند یا آنها را با غالبان شیعی یکی می پنداشتند. شیعیان باید به همه این موارد جواب می دادند و تنها در این صورت بود که می توانستند در دوا بر علمی حضور خود را حفظ کنند. آنها باید متکلمانی می داشتند که نه فقط در نوشتن، بلکه در مناظره وارد شوند و پیروز در آیند. این پیروزی البته لزوماً به معنای ساکت کردن کامل طرف نبود، بلکه می توانست در شرایطی باشد که به هر حال سؤال و جواب ها ادامه داشته باشد و یک سقوط آزاد در آنها دیده نشود. سنت کلامی شیعی از نوع آنچه شیخ طوسی به پیروی از نسل های قبلی بنیاد نهاد تا مکتب حله و سپس مکتب جبل عامل ادامه یافت. نمونه ای از آن آراء را می توان در رسائل شهید اول و معاصران او دید. در تمام این دوره ها تاریخی یکی از ارکان مباحث کلامی بود. به این معنا که پاسخ دهی به پرسش ها، البته با توجه به موضوعاتی از مباحثات کلامی عملاً در تاریخ ممکن بود یا آنکه تاریخ می توانست کمک شایسته ای به آن داشته باشد.

یک جریان مهم کلامی که بر انبوهی از میراث معتزله متشیع بنیاد گذاشته شده بود و همزمان افکار فخر رازی در آن مداخله بسیار کرده و مسائل و آراء و راه های تازه ای را گشوده بود، در جریان نزدیک شدن فلسفه به کلام در آموزه های خواجه نصیر در عراق و به تبع آن ایران پدید آمد. این جریان البته در حلب نفوذ نیافت؛ زیرا مالیک مانع از دوام تشیع و اندیشه های آن در آن نواحی شدند، اما در عراق گسترش یافت. این مکتب با خواجه نصیر طوسی (م ۶۷۲) و سپس با شاگردان و معاصرانشان به ویژه علامه حلی توسعه یافت. تجرید الاعتقاد و شروح آن و نیز انبوهی از کتاب ها و رسائل علامه حلی هم در پدید آوردن آن نقش داشت و یک مکتب خاص کلامی را که رنگ فلسفی داشت و حتی

در برخی از مسیرها رنگ عرفانی هم پیدا کرد، ایجاد کرد. این مکتب با مکتب سنتی کلامی شیعه هم دادوستد داشت. شرح موافق و شرح مقاصد نمونه‌هایی از کلام اشعری سنی هستند که به عقاید شیعه هم توجه دارند و مباحث کلامی را مطرح می‌کنند. در این دوره با وجود نقدها اوضاع شرق اسلامی آرام تر بود.

یک مسئله مهم این بود که در میان اهل سنت عالمانی پدید آمدند که این بار از ترس رواج تشیع، زمانی که خلافت از میان رفته بود، به وسیله مغولان آثاری علیه شیعه نوشتند. آنچه به عنوان رد برافضه در قرون قبل تر نوشته شده بود، حالا به آرامی در شکل‌های تازه ادامه می‌یافت. این آثار می‌بایست پاسخ‌های خاص خود را می‌یافت. بدون شک ابن تیمیه یکی از نیرومندترین کسانی است که در تاریخ دوره اسلامی به نقد مبانی شیعه پرداخت و آثار متعددی پدید آورد که مهم‌ترین آنها منهاج السنه فی نقض کلام الشیعة و القدریه بود که در نقد منهاج الکرامه فی اثبات الامامه علامه حلی نوشت. این آثار ناظر به آثار همین مکتب کلامی ایجاد شده در بغداد پس از خلافت عباسی بود؛ آن هم به دست کسی که با تسلطی شگفت و ذهنی تند و تیز به نقد شیعه پرداخته بود. در واقع دو چهره مهم، یعنی علامه حلی (م ۷۲۶) در این سوی و ابن تیمیه (م ۷۲۸) در آن سوی نماینده دو جریان مقابل هم بودند که این بار غالباً نه به مباحث سنتی کلامی، بلکه عمدتاً به مباحث امامت می‌پرداختند. تمام تلاش ابن تیمیه نقد نظریه امامت شیعی بود و علامه حلی نیز تلاش می‌کرد با قدرت از این دیدگاه دفاع کند، البته بعد از نگارش منهاج السنه در سال ۷۱۰ و این خبر به علامه حلی رسیده بود. او گفته بود: «لو کان یفهم ما أقول، أجبته». معلوم می‌شود علامه به احتمال زیاد کتاب ابن تیمیه را دیده بوده است. به هر حال می‌دانیم که او اهمیت شرایط تاریخی خود را برای ترویج تشیع می‌دانست و بسیاری از این آثار صرفاً برای پاسخ دادن به دیگران نبود، بلکه برای ترویج تشیع امامی به عنوان یک تشیع معتدل با یک نظریه کلامی منسجم و عالمانه بود. منهاج السنه را می‌توان جدی‌ترین برخورد با عقاید شیعی در طول تاریخ دانست؛ هر چند شمار آثاری که علیه شیعه نوشته شده، به خصوص در چند دهه اخیر بسیار زیاد است. جالب است بدانیم که پس از علامه حلی منهاج السنه دور از دسترس شیعیان قرار گرفت و دانشمندانی که پس از آن آمدند، دیگر درباره آن و نقدهایش نسبت به تشیع چیزی ننوشتند. در واقع ابن تیمیه از جامعه تسنن رسمی هم کنار گذاشته شد و در دوره عثمانی به او بهایی داده نمی‌شد. در قرن اخیر این کتاب ابتدا در بولاق مصر و در نیمه اول قرن چهاردهم منتشر شد، سپس در همان جا در سال ۱۹۶۲ و ۱۹۶۴ چاپ آن آغاز شد و تنها دو جلد آن به طبع رسید، اما در سال ۱۴۰۶/۱۹۸۶ با هزینه سعودی‌ها و به وسیله محمد رشاد سالم استاد عقیده در دانشکده اصول دین دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود مجدداً تصحیح و در ۹ جلد منتشر شد. اصل این ماجرا از قرن هشتم و ناشی از موجی است که علیه تشیع به دلیل از میان رفتن محور خلافت در شرق اسلامی و از ترس برآمدن شیعه ایجاد شده بود. طبعاً رده‌هایی هم بر این قبیل آثار تا پیش از صفویه نوشته شده است.

کلام شیعی چه آن مقدار که برای اقلان شیعیان و طلاب شیعی نوشته می‌شد و چه آنها که در مقابل دیگران و پاسخ به پرسش‌ها و انتقادات مخالفان شیعه بود، غالباً در مباحث امامت متمرکز بود. البته مسائل دیگر مانند توحید، نبوت و معاد هم مورد توجه بود، اما بیشتر آنها نسبت به متون قدیم تکراری بود. در جهان سنی هم این مباحث تکراری بود و دیگر نوآوری نداشت. به علاوه در آن مباحث غالباً مواضع شیعه نزدیک به مواضع معتزله بود و با از بین رفتن معتزله، شیعه وارث آن میراث با تکیه بر بیان خود از مسائل شد. بحث‌های کلامی در شیعه در قرن‌های هشتم و نهم با رویارویی نزدیک با مذهب اشعری ادامه یافت. این زمان مخالفان شیعه غالباً متکلمان اشعری بودند و مباحث بر محور مسائلی بود که در اختلاف میان شیعه و سنیان اشعری جریان داشت. البته آثار شیعی در اثبات امامت همگی کلامی نبود، بلکه بسیاری از آنها همچنان بر محور احادیث و به خصوص بحث «فضائل» بود. اینجا باید قدری برداشته مفهوم کلام افزود تا شامل این مباحثات مذهبی هم بشود. این نکته روشن است که در بسیاری از این روایات تعبیری بود که یک متکلم باید به آنها استناد می‌کرد یا به آنها پاسخ می‌داد. در واقع در بیشتر مباحث کلامی این مسئله مطرح بود که در روایات و احادیث منسوب به رسول (ص) یا امامان (ع) نکاتی بود که به یکی از

مباحث کلامی ارتباط می‌یافت و باید پاسخ آنها داده می‌شد. چنان‌که برخی از این روایات برای متکلم راهگشا بود. در حقیقت در مباحث کلامی می‌بایست مراقب همه چیز بود. متکلم یک عقل‌گرا نبود که دین او را در مسیر مشخصی ببرد، بلکه دقیقاً وظیفه‌اش دفاع از دین بود. او از روایت خاصی از دین حمایت می‌کرد و الزاماً باید متون دینی شامل قرآن و تفسیر آن و احادیثی را که در مجموعه دینی و مذهبی او پذیرفته شده بود، ملاحظه می‌کرد. این مسئله به خصوص در مباحث امامت بیشتر بود. استناد به روایتی درباره امامت به نص یا جزآن مواردی از روایات، نه لزوماً حدیث، بلکه حتی روایت تاریخی در حوزه عصمت، روایات فضائل و آنچه از آنها برای اثبات امامت می‌شد استفاده کرد یا روایات فضائل درباره خلفا که عملاً در تعارض با روایات مورد نظر امامیه بود، همه در بحث‌های کلامی ورود می‌یافت و الزاماً باید درباره آنها بحث می‌شد.

علم کلام یا دفاع از عقیده شیعه در دوره صفوی و قاجاری چه صورتی یافت؟ این جریان باید داستانی طولانی داشته باشد. صدها رساله و کتاب در عقیده یا همان اصول دین نوشته شد. آثار زیادی از دوره قبل ترجمه و شرح داده شدند. عالمان عرب و عجم در این زمینه و برای دفاع از تشیعی که صفویان حامی‌اش بودند، دست به قلم شدند. جنگ‌های صفوی - عثمانی از یک سو و نیز جدال صفوی - ازبکی از سوی دیگر دامنه گفتگوها را بار دیگر بازتر کرد. همچنین تلاش فرهنگی صفویان برای بسط شیعه در ایران نیز زمینه را برای نگارش آثار کلامی شیعی فراهم کرد. داستان عقیده‌نامه‌نگاری این دوره حکایتی است که باید آن را مرور کرد. بحث امامت در این آثار چندین برابر مباحث دیگر است. برخی از این آثار همان سنت کلامی - فلسفی قبل را دارند و شماری هم به تبع دسترسی به منابع حدیثی شیعه آثار حدیثی را پشتوانه قرار داده‌اند. استدلال به کتاب‌های فضائل‌نگاری اهل سنت برای اثبات عظمت امامان همچنان وجود دارد و در کنار آنها نقد خلفا نیز فضای زیادی را به خود اختصاص داده است. در کل بخشی از معادلات قدیم از قرن سوم احیا شده، اما آثار مکتوب چندانی در اختیار نویسندگان شیعی قرار نداشته است. این میراث به دوره قاجاری هم می‌رسد و داستان همان داستان است. باز هم برای سلاطینی چون فتحعلی شاه، محمدشاه و ناصرالدین‌شاه کتاب‌های عقیدتی نوشته و سعی شده است امامت اهل بیت ثابت شود.

از دوره قاجاری که بگذریم، وارد فضای تازه‌ای می‌شویم که شاید مهم‌ترین ویژگی آن ورود مصری‌های سلفی و نیز وهابی‌ها به صحنه معادلات مذهبی است. حملات وهابیان نسل اول به شهرهای شیعه در عراق در اوایل قرن سیزدهم هجری زمینه را برای یک جدال تازه شیعه و سنی فراهم کرد. از سوی دیگر ارتباطات شیعه و سنی در مصر، عراق، لبنان و هند بیشتر شد. در این دوره ادامه مباحثات کلامی میان شیعه و سنی در عصر جدید با توجه به موضوعات تازه‌ای که مطرح شده بود، توانست موضوع بررسی‌های تازه و مفصلی بشود. پیش از هر چیز باید مسیرها را شناخت و آنچه در طول این دوره‌ها نوشته شده است، بررسی کرد. این مباحثات نه فقط در کتاب‌های ردود و ردیه‌نویسی انعکاس یافته است، بلکه در کتاب‌های عقاید نیز خود را نشان می‌دهد. برخی از این آثار اساساً در ادامه مباحثات سنتی و در همان قالب‌های کهن است. تنها در هند صدها کتاب کلامی بر محور امامت نوشته شد و در سوی مقابل نیز آثار فراوانی علیه شیعه نگارش یافت و تنور این مباحثات را گرم کرد. در عراق نیز آثار فراوانی نوشته شد؛ برای مثال در عصر جدید شیعی می‌توان کتاب دلائل الصدق از محمدحسن مظفر را اثر مهمی در امتداد همان مباحث دانست. علامه حلی نهج‌الحق را نوشت، فضل بن روزبهان ابطل نهج‌الباطل را در نقد علامه نوشت و مظفر دلائل الصدق را در نقد ابن روزبهان خنجر نوشت. پیش از آن هم قاضی نورالله شوشتری احقاق‌الحق را در نقد ابن روزبهان نوشت. دلائل الصدق در چارچوب مکتب کلامی شیعه بر اساس نوشته علامه حلی، اختلافات را در همه مسائل از اصول دین مطرح کرده است. همزمان با نگارش دلائل الصدق و کمی بعد، کتاب الغدیر نوشته شد که نمونه مدرن‌تری از این آثار است و درباره موضوعی خاص مانند حدیث غدیر و مباحث امامت نوشته شده است؛ هر چند مباحث حاشیه‌ای هم در آن به وفور دیده می‌شود. این اثر که کاری جدید در حوزه کلام شیعی بود، در استفاده از تاریخ راه تازه‌ای را پیمود و منابع بی‌شمار جدیدی را دید. با دیدن منابع دایره مباحث توسعه یافت



و بسیاری از آنچه شیعه به آن نیاز داشت، در کتاب‌های تازه‌یاب برای متکلم - مورخ‌های جدید به دست آمد. میرحامد حسین، علامه امینی، سیدشرف‌الدین عاملی، علامه سیدمرتضی عسکری و علامه سیدجعفر مرتضی را باید نسلی از متکلم - مورخ‌های این دوره بدانیم که تقریباً شبیه به سیدمرتضی و شیخ طوسی عمل می‌کنند، نه مثل علامه حلی یا متکلمان معاصراو تا دوره قاجاری. صبغه تاریخی اینها حتی از متکلم بودنشان بیشتر است و این همه چیزی است که ما در دوره جدید در استاد مرتضی مشاهده می‌کنیم.

نکته‌ای که می‌تواند ما را به بحثمان نزدیک‌تر کند، این است که اصولاً اگر نقطه عزیمت مباحث کلامی، در سطح کلی یا موردی جزئی باشد، با کار تاریخی که به طور اتفاقی، اما غالباً به مباحث کلامی برمی‌خورد، متفاوت است. آثار استاد مرتضی کتاب‌های تاریخی است که اساس آن بر بررسی و گزارش تاریخی است، اما مباحث کلامی در جای جای آن وجود دارد؛ مباحثی که ایشان به دلیل قرارگرفتنش در نسل مورخ - متکلم‌ها و به عنوان یک مدافع تشیع روی آنها حساسیت دارد، آنها را طرح می‌کند و نوع طرحش هم تاریخی - کلامی است. روشن است که بسیاری از تاریخ‌نویسان اسلامی این رویه را دارند، اما در این زمینه استاد سیدجعفر مرتضی متفاوت است. تفاوت از این نظر که یک مورخ ممتاز است. مورخی کتابشناس که می‌داند تاریخ چگونه می‌تواند در خدمت مذهب درآید. استاد مرتضی در طرح مباحث تاریخی به مثابه یک نقاد تاریخ‌دان وارد می‌شود؛ هر چند هدفش دفاع از مذهب است. به عبارت دیگر آثار سیدجعفر مرتضی از این زاویه که اصل آن یک ورود تاریخی است، اما همزمان سعی کرده است کلیت مباحث تاریخی مورد نظر را به سمت وسوی دفاع از باورهای کلامی شیعه و تبیین آنها سوق دهد قابل بررسی است. البته این جهت را در شرح نکات کلامی که ایشان بیان می‌کند می‌توان در نظر داشت که اغلب در لابه لای نقل‌های تاریخی مسائلی به چشم می‌خورد که خود منشأ یک اشکال کلامی است و ایشان مانند دیگران آن را رها نکرده، بلکه سعی کرده توجیه معقول و مقبولی برای آن ارائه دهد. همین که تلاش می‌کند از منابع تاریخی شاهدهی برای سخنش بیابد، ما را در امر نقادی تاریخ و گسترش مطالعات تاریخی کمک می‌کند. در اینجا وقتی از کلام بحث می‌کنیم، با احتیاط می‌توانیم آن را به حوزه مباحث اختلافی در فقه هم که عموماً در منازعات فکری میان شیعه و سنی درگیر بوده است، توسعه دهیم. بحث از تبرک، استفاده از مهر و سنگ در سجده، بحث مهم خمس از غنایم و مفهوم آن و بسیاری از مباحث دیگر از مواردی است که استاد وقتی در سیره به موردی از آنها برمی‌خورد، اگر مخالف با رأی شیعه باشد، نقد و اگر موافق باشد، استفاده می‌کند و بهره خود را از آن می‌برد.

شاید بتوان برای روشن‌کردن بحث نمونه‌هایی را مطرح کرد. برای مثال باید گفت یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های استاد مرتضی در هنگام نگارش مباحث تاریخ در حوزه سیره حضرت رسول (ص) یا امامان (ع) این بود که به هیچ‌روی نمی‌توانست موافق با گزارش‌هایی باشد که عصمت را به نوعی در معرض تردید قرار می‌دهد. این مهم‌ترین دشواری کلامی است که ایشان در نگارش تاریخ این دوره روبروی خود داشت و تلاش می‌کرد تا با نقد خبر یا واردکردن انواع ایرادهای دیگر، آن را از اعتبار ساقط کند. ما می‌دانیم سنیمان هم هنگام نگارش سیره نبوی ملاحظاتی در این باره دارند و چه بسا در بسیاری از موارد، این احساس سبب کنارگذاشتن برخی از گزارش‌های تاریخی یا انکار شماری دیگر شده باشد. آنان در معنای عصمت گرایش سختگیرانه‌ای ندارند و در مواردی که بحث از سهواست، ایرادی در پذیرش آن و طبعاً پذیرش گزارش‌های تاریخی مؤید آن ندارند. این در حالی است که شیعیان از قدیم‌الایام و نیز روزگاری که سیدمرتضی تنزیه الانبیاء و الاثمه را نوشت، نسبت به این مسئله حساس بوده‌اند. بنابراین در این موارد باید گزارش‌های تاریخی را تعدیل کرد. این تعدیل می‌تواند در اظهار تردید کامل در آنها باشد یا عبارات مشکوک به نفی عصمت توجیه، تفسیر و احیاناً حذف شود، البته در صورتی که حذف آن به اصل واقعه لطمه نزند. ده‌ها مورد از این دست را می‌توان در آثار استاد ملاحظه کرد و براساس آنها یک تنزیه الانبیاء و الاثمه تازه نوشت. با این حال همه مسائل کلامی به این حوزه مربوط نیستند و مطالب دیگری هم هست که به حوزه‌های دیگر مباحث کلامی رایج مربوط می‌شود.

شاید پیش از بیان برخی از نمونه‌ها یادآوری این نکته جالب باشد که اختلافات داخلی شیعه بر سر برخی از مباحث کلامی هم شعبه‌ای از گسترش این بحث در میان خود شیعیان بوده است. پیدایش غالیان، جریان‌های اعتدالی، اخباری‌گری، اصولگرایی و نیز تشیع کوفی و بغدادی و قمی هر کدام می‌توانست روی طرح برخی از پرسش‌ها و مباحث تأثیر بگذارد. حتی درباره مسئله مهمی مانند تجسیم نیز اختلاف نظرهایی وجود داشت. چنان‌که میان اصحاب امام صادق (ع) هم منازعاتی بود. غالیان که اساساً تفسیرهای ویژه خود را داشتند یا درباره علم امام و مقام او دیدگاه‌های شگفتی مطرح می‌کردند. این مباحث، یعنی اختلافات کلامی در داخل شیعه همچنان تا قرن‌ها و تا امروز وجود داشته است و حتی در برخی از دوره‌ها که ارتباط شیعیان با جوامع فکری سنی قطع شده، دامنه این اختلافات در داخل خود را بیشتر نشان داده است. استاد مرتضی در این بخش هم درگیر بود. درباره آنچه به دفاع کلامی - تاریخی از شیعه مربوط می‌شود، در آثار مختلف ایشان نمونه‌های فراوانی هست. گاهی تک‌نگاری‌هایی هم مانند زواج الموقت هست که طبعاً به دلیل تسلط وی بر منابع می‌شود گفت تا زمان خود و حتی شاید تا الان مستندترین کاری است که در این زمینه انجام شده است. در مسائل داخلی شیعه نیز کتاب علامات الظهور و جزیره خضراء و بیان الاثمه و خطبة البیان فی المیزان را نوشت که درباره بعضی از مسائل داخلی شیعه در این زمینه‌ها و نوعی مقابله با غلو بود. بعدها که ایشان درباره حضرت زهرا (س) و مسائل دیگری با مرحوم محمدحسین فضل‌الله اختلاف پیدا کرد، دامنه این آثار و تمایل ایشان به نگاه‌های خاص شیعی هم بیشتر شد. آثاری مانند کربلا فوق الشبهات نمونه‌ای از این دست برداشت‌ها بود که قدری تند می‌نمود.

در اینجا چند نمونه از تکاپوهای کلامی ایشان و مدل استدلال درباره آنها را تقدیم و اذعان می‌کنم که این موارد بیشتر از موارد مذکور است. امیدوارم روزی دانشجویی با جستجوی کامل در آثار برجای مانده از ایشان نقش ایشان را به عنوان یک متکلم تبیین کند.

### الف) مشورت پیامبر با اصحاب

این مورد یکی از نمونه‌های مباحث کلامی است که به پیامبرشناسی ارتباط دارد. در نقل‌های تاریخی آمده است که پیامبر (ص) درباره جنگ بدر با ابوبکر و عمر مشورت کرد. دیگران هم مانند مقداد اظهار نظر کردند. استاد در اینجا فرصتی می‌یابد تا نشان دهد برخی از صحابه چطور با پیامبر و خواسته‌های آن حضرت مخالفت می‌کردند، اما نکته مهم این است که می‌کوشد از دریچه تاریخ نشان دهد این مشورت به دلیل ندانم‌کاری پیامبر (ص) نیست، بلکه به دلایل دیگری است. یک مسئله این است که آنها را مسئولیت پذیر کند و بدانند که اگر در مشورت جنگ را پیشنهاد دادند، خودشان مسئولیتش را بپذیرند:

و واضح أنه (صلی الله علیه وآله) لم یکن بحاجة إلى رأیهم، وإنما هو یستشیرهم لأثمهم هم الذین سوف یتحملون أعباء الحرب، و یعانون من نتائجها، علی مختلف الأصدعة. (الصحيح، ج ۵، ص ۲۴)

همچنین در این مشورت پیامبر می‌تواند افراد ترسو و شجاع را از یکدیگر تشخیص دهد. مشابه این مشورت در داستان تأبیر النخل یا باور کردن نخل هم هست. آنها از رسول (ص) می‌پرسند و ایشان نظرش را چنین بیان می‌کند: «لولم تفعلوا لصلح». آنها هم لقاح را تعطیل می‌کنند و در نتیجه درختان خرما نمی‌دهند. بعد که اعتراض می‌کنند رسول می‌گوید: «انتم أعلم بأمور دنیاکم» و ایشان در این باره تردید می‌کنند: «نحن نشک فی صحة ذلك». (الصحيح، ج ۴، ص ۱۶۹) بحث‌های تاریخی - کلامی ایشان و نقادی‌ها با انواع روش‌هایی که در نقد تاریخ دارد همراه است. درباره همین لقاح نخل سؤال ایشان این است: مردی که بیش از پنجاه سال در میان عرب بوده است، چطور نمی‌داند اگر این عمل صورت نگیرد، درخت نخل محصولی نخواهد داد؟ در دل آن این سؤال کلامی مطرح شده که آیا درست است بگوییم مردم در امور دنیایی اصلاً نباید از رسول اطاعت کنند؟ روش سؤال کردن در نقدهای وی اهمیت بسیاری دارد.



به هر روی در این موارد ظاهر شدن استاد مرتضی به عنوان یک مورخ - متکلم در این است که هرنص تاریخی که به گونه‌ای شخصیت حضرت رسول (ص) را به عنوان یک پیامبر با ویژگی‌هایی که ایشان به عنوان یک مسلمان شیعه به آن باور دارد زیر سؤال ببرد، با شک و تردید و نقد روبرو می‌شود.

### ب) نماز خواندن امام حسین (ع) پشت سر عمرو بن سعید اشدق

روایتی در عقد الفرید (ج ۳، ص ۳۶۳) از قاسم بن سلام هست که از ورود امام حسین (ع) به مکه یاد کرده و ضمن آن گفته است که عمرو بن سعید اشدق یک روز قبل از ترویبه وارد مکه شد و مردم به دیدار او رفتند. در این هنگام وقت نماز شد و امام با او نماز گزارد. در اینجا بحث کلامی - فقهی این است که چگونه امام پشت سر حاکم اموی مکه نماز خوانده است؟ این مسئله در موارد دیگری مثل نماز خواندن پیامبر پشت سر ابوبکر بر اساس برخی از نقل‌ها و حتی نماز خواندن آن حضرت در یکی از غزوات پشت سر عمرو بن عاص هم مطرح هست و ایشان در موارد نیاز مطالبی نوشته‌اند. استاد مرتضی در اینجا به نقد این روایت می‌پردازد، اما در صحت آن تردید می‌کند. شاهد تردید ایشان این است که نوشته عمرو بن سعید روز ترویبه آمد و این همان روز خروج امام از مکه است. حتی نوشته است که آن حضرت وقت سحر از مکه بیرون رفت. اگر این طور باشد، امام او را ندیده است. بنابراین این روایت صحیح نیست. البته این احتمال هست که بگوییم منظور از وقت سحر، فجر است و چه بسا این نماز، نماز صبح بوده است. این بعد تاریخی مسئله است که ایشان مطرح می‌کند، اما نکته دیگر این است که امام فرموده: «الصلاة فی الجماعة افضل»، اما آیا به این معناست که امام نماز را به امامت او خوانده است؟ ممکن است نماز را با جماعت خوانده باشد، نه اینکه به امام اقتدا کرده باشد. اگر هم فرض کنیم امام اقتدای به امام کرده است، بسیاری از علما فتوای استحباب نماز جماعت با مخالف را دارند. (سیره الحسین، ج ۱۳، ص ۲۵۸)

### ج) شبهه جبر در ان شاء الله سبایا

استاد در جلد ۱۴، صفحه ۲۷ - ۳۱ از جمله «ان الله قد شاء ان يراهن سبایا» یاد کرده و آن را مسلم دانسته است، اما یک اشکال کلامی را متوجه آن دانسته و سعی کرده است جواب دهد. گویا این جمله این شبهه را ایجاد کرده که این عبارت تقدیری بودن حادثه عاشورا و به نوعی جبر را القا می‌کند. بنابراین تلاش می‌کند این شبهه کلامی را پاسخ دهد. ایشان می‌نویسد [ترجمه به اختصار]:

خداوند انسان را آورده و اراده کرده تا او مختار باشد، قانون سببیت را گذاشته و انسان را نیز به هر آنچه برای رسیدن به درجات بالا در دنیا و آخرت نیاز دارد، تجهیز کرده است. چیزهایی مثل عقل، نیرو، فطرت سالم، شهوات و غرایز هم به او داده است. بعد هم انبیاء را برای هدایت فرستاده است. وظیفه انبیاء و اوصیاء را هدایت و اصلاح امت قرار داده، امر به معروف و نهی از منکر را بر آنان واجب کرده و مصمم شده تا خودش کاری نکند که به اختیار بشر لطمه‌ای بخورد و اکنون جمله «ان الله شاء ان يراه قتيلا»، یعنی خداوند برای امام حسین (ع) چنان اراده کرده که او اصلاح‌گری و امر به معروف و نهی از منکر خواهد کرد، چنان‌که خود هم گفته است. امام حسین اراده کرد تا این تکلیف را عمل کند، حتی با علم به اینکه او و اصحابش در معرض قتل خواهند بود و زناش در معرض اسارت. با این حال خداوند دخالتی در جلوگیری از این امر نخواهد کرد؛ چراکه در این صورت او اراده خود را برای آزادگذاشتن بشر زیر پا گذاشته است. کما اینکه جلوی مجرمین را هم برای انجام چنین جرمی نگرفته و ملائکه و جن را به جنگ آنان نفرستاده است. البته خداوند در عوض این ایشار، چیزی بالاتر و بهتر در دنیا و آخرت خواهد داد. بدین ترتیب امام حسین و اصحابش مصداق «بینه» ای هستند که در آیه «ليهلك من هلك عن بينة» بیان کرده است. درباره اسارت زنان و کودکان هم می‌توان گفت که روشن بود امویان بعد از شهادت امام حسین (ع) سعی می‌کردند از آثار منفی آن جلوگیری کنند. در حالی که اسارت این تأثیر را گسترش می‌داد. این را ابن طائوس هم در

علت همراه آوردن خانواده گفته است.

البته توجیهاات مربوط به همراه آوردن خانواده، پیش از این گفته شده، اما هدف استاد ارائه یک تفسیر اختیاری از انتخاب امام حسین (ع) در عین درستی عباراتی است که ظاهر آنها تقدیری بودن عاشورا است.

#### د) تبرک معاویه

در لابه لای اخبار تاریخی گاه نکاتی وجود دارد که می‌تواند در زمینه برخی از مباحث کلامی، به ویژه مباحثی که بر سر آنها منازعه وجود دارد به کار آید. از این قبیل، مواردی است که در آثار تاریخی کهن درباره تبرک در میان صحابه دیده می‌شود، مسئله‌ای که سلفی‌های وهابی معاصرانکار می‌کنند. استاد در موارد متعدد هر کجا نمونه‌ای از این قبیل موارد دیده، برداشت کلامی خود را از آن بیان کرده است. در سیره‌الْحسین در اخبار مربوط به مرگ معاویه از روایتی یاد می‌کند که معاویه می‌گوید: «روزی نزد پیامبر بودم که ناخن‌های خود را کوتاه می‌کرد. قیچی را گرفتم و اندکی از موی حضرت را چیدم و مورا همراه ناخن در قاروره‌ای گذاشتم تا در وقت مرگ، اینها را در گوش و چشم من بگذارید». استاد می‌گوید معاویه در اینجا در قامت یک فرد معتقد به نبوت ظاهر شده که به تبرک به پیامبر باور دارد. این در حالی است که او با توطئه‌ای ریحانه رسول امام مجتبی (ع) را به شهادت می‌رساند. (سیره‌الْحسین (ع)، ج ۱۱، ص ۲۸ - ۲۹) بدین ترتیب استاد هم برداشت و تفسیر کلامی خود را از این مورد دارد و هم اجازه نمی‌دهد تصویر معاویه به صورت یک مسلمان واقعی در ذهن مخاطب ثبت شود.

#### ه) عدالت صحابه

بحث‌های سیره نبوی فارغ از اینکه اساسش بیان سیر تحولات تاریخی آن دوره است، احکام کلامی خاصی را دنبال می‌کند. یک نکته مهم در این زمینه دید مسلمانان درباره صحابه است. در این باره شیعیان انتقاداتی به صحابه دارند و قصد ندارند بپذیرند همه آنها شأنی در حد عصمت یا عدالت دارند. چاره کار بررسی تاریخی است و منابع تاریخی فرصت مناسبی در اختیار می‌گذارند که نشان دهند صحابه چه نقشی در آن دوره داشتند و آیا این نقش برابر است یا خیر؟ استاد مرتضی در این زمینه فرصت مناسبی دارد تا لابه لای نقل‌های تاریخی به این بحث پردازد و هر بار که یکی از آنها مرتکب خطایی شده است که موجب سقوط عدالت او می‌شود یا به نحوی متهم به نفاق شده است آن را می‌آورد. فرض کنید در میانه بدر، صحبت از یکی از «بدری‌ها» است، کسانی که بیشترین شأن را از نظر اعتبار عدالت و فضل در میان اهل سنت دارند. کافی است آقای مرتضی به موردی بربخورد که یکی از بدری‌ها، متهم به نفاق شده است. طبیعی است که آن را گوشزد خواهد کرد. (الصحيح، ج ۱۱، ص ۲۱) اصولاً بحث نفاق و منافقان در مدینه در این دوره، از مباحث مورد توجه ایشان بوده و اگر همه آنچه در الصحيح در این باره نوشته است گردآوری شود، خود یک کتاب خواهد شد. ایشان درباره نقش صحابه و برجسته کردن برخی از آنها به دلیل شجاعت انتقادهایی تاریخی خود را دارد. مثلاً مراتبی از شجاعت که برای سعد وقاص یا طلحه یا زبیر گفته می‌شود، همواره زیر تیغ نقد ایشان قرار داشته است. (الصحيح، ج ۱۱، ص ۸۶ و ۸۹) نقطه مقابل تأکید بر جایگاه امام علی (ع) و بحث از شجاعت‌های او در مقایسه با دیگران است که این امر به خصوص در جنگ احزاب بسیار برجسته بیان شده است. (الصحيح، ج ۱۱، ص ۱۳۷-۱۵۹) این قبیل مباحث درباره آیات نازل شده درباره برخی از صحابه یا همسران هم هست که مورد انتقادهای تاریخی و کلامی ایشان قرار گرفته است. نمونه مفصل آن، بحث حدیث افک است که هم به صورت کتاب مستقل منتشر شده و هم جلد سیزدهم الصحيح به این واقعه و بررسی آن اختصاص داده شده است.